

به دنبال الماس ها، تا مرگ هم پیش می روم!

بازی بزرگان-۱۲: لارنس اولیویر در "دونده ماراثن" ساخته جان شله زینگر

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: آذر ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

حتماً شنیده اید. ماجرای معروفی است. منظورم بحث بین داستین هافمن و لارنس اولیویر در موقع فیلمبرداری سکانس درگیری در منبع آب اواخر فیلم دوندۀ ماراتن / Marathon Man (جان شله زینگر، ۱۹۷۶) است. هافمن به شیوۀ حسی «یکی شدن با نقش» طبق آموخته های مکتب متد اکتینگ که او هم از پیروان اش بود، برای بازی در این صحنه تمام شب را نخوابیده بود و بعد از کلی دویدن، خسته و نفس نفس زنان آمده بود که درماندگی و خستگی شخصیت بیب لیوی را خوب از کار دریاورد. اما سیر لارنس اولیویر با همان وقار جنتلمن وار بریتانیایی که از شکسپیرین فرهیخته ای مثل او بر می آمد، سرحال و متین و متشخص، سر صحنه فیلمبرداری حاضر شد. با وجود آن که نقش او یعنی «زل»، آلمانی اخاذ و شکنجه گر، در این صحنه خسته و در حال فرار از دست یهودیانی که در بازار طلافروش ها او را شناخته اند، تازه گیر «بیب» می افتد و به فضای داخل این منبع آب می آید و قاعدتاً باید نشانه های آشکار و باورپذیری از اوضاع به هم ریخته نقش در او باشد. ماجرا این است که وقتی اولیویر، هافمن را با آن سر و

ریخت می بیند ، با نگرانی از او می پرسد که چه به روزش آمده؛ و هافمن جواب می دهد که حال اش خوب است و فقط برای « طبیعی » از کار در آمدن نقش، شب را نخوابیده و کلی دویده که مثل کاراکتر بیب ، خودش هم خسته و درب و داغان باشد. اولیویر در جواب چیزی می گوید که نباید فکر کنیم فقط متلک یک پیر کارکشته به جوان مستعدی است که از نظر اولیویر، فکر می کند دارد بازیگری را از نو ابداع و اختراع می کند. جواب، ضمن کنایه آمیز بودن اش، در واقع اشاره ای است به تفاوت سبک ناتورالیستی و « در نقش فرو رفتن » متدیست هایی مثل هافمن (یا بقیه هم نسلان اش از قبیل دونیرو ، پاچینو یا مریل استریپ) با شیوه نمایشگرانه اولیویر و تئاتری های با سابقه مشابه اش که ترجیح می دادند به جای اصرار بر « طبیعی » جلوه کردن، آشکارا «بازی» کنند و هیچ ابایی از حفظ آن وقار نمایشی در هر موقعیت شخصیت ها نداشتند.

بگذارید خود جواب را برایتان بگویم ! اولیویر به هافمن پوزخندی تحویل می دهد و با لحن نصیحت گر می گوید: « به جای این کارها سعی کن خستگی و بی خوابی رو «بازی» کنی پسرم ! » و این چیزی که می گوید ، به ظریف ترین شکل ممکن در بازی خودش در این صحنه به کار رفته. زل در اینجا مجبور می شود در مقابل تهدید « بیب » به شلیک با هفت تیر، دانه های درشت الماس را ببلعد تا هر کدام که از گلایش پایین رفت ، مال خودش باشد! بیب این بلا را در جواب شکنجه های زل بر روی دندان هایش ، بر سر او می آورد؛ اما چهره مغرور و متین اولیویر در بازی به نقش زل ، طوری خونسردی و وقار آلمانی بیرحم را حفظ می کند که حس تلافی جویانه بیب و تماشاگر، به طور کامل تأمین نمی شود. او فقط از کار بیب لحظه ای حیرت می کند و بعد، فوراً حاضر می شود برای تصاحب چند دانه الماس ، آنها را قورت بدهد. تشخیص اولیویر باعث می شود که علاقه زل به الماس ها را فراتر از پول پرستی ، به نوعی فلسفه مادی عجیب و از فرط طمعکاری ، دیوانه وار تعبیر کنیم: این آدمی است که در پی الماس ها تا آن

دنیا هم می رود و جان از کف می دهد. پس درست اش همان است که اولیویر جلوه ای واقعی از اضطراب و درماندگی او نشان مان ندهد و در عوض، هافمن همه ویرانی و خستگی بیب را، حتی با یادآوری درد دندان او در خاراندن لثه اش با نوک زبان، به واقعی ترین جلوه ممکن در بیاورد. تفاوت سبکی دو بزرگمرد، برای نمایش تفاوت شخصیتی آدم های اصلی فیلم، مناسب و به درد خور است.